

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که بود در اصل مثبت بود و عرض شد طبق این قاعده تاسیسی که ما کردیم این تفصیل مابین ما یسمی بامارات و ما یسمی باصول انصافا تفسیر درستی است، حالا ما به جای تعبیر امارات و اصول تعبیر دیگری کردیم، هر جا رابطه ما، تفاعل ما، تعامل ما با حد الواقع است و هدف ما رسیدن به واقع است واقع با واقعیت خودش منعکس می شود لذا اگر لوازم عادی عرفی عقلی و ما شابه ذلک داشت به همان مقدار که کاشف هست به همان مقدار منتقل می شود، طبعا بیشترین بحث در کاشف تام است مثل قطع یا آنی است که طریق صرف است مثل خبر واحد یا بینه در موضوعات خارجی چون این ها دیگه هیچ کدام نکته دیگری غیر از طریقت ندارند و عرض کردیم این مجموعه را ما به اصطلاح بخش ادراکی خودمان حساب می کنیم یا کشف ادراکی، در کشف ادراکی حالا چون این ها اسمش را امارات گذاشتند به همین ترتیبی که اسم بردند و اگر کشف، کشف ابداعی شد کشف ابداعی چون ابداع است فرض هم عدم وصول به واقع است چون اصلا واقع را نگاه نکرده خب طبیعتا نه واقع را دیده و نه لوازمش را دیده نه شرائط خود واقع را دیده، خواهی نخواهی یک نوع ابداع خواهد شد و این ابداع چون واقع نیست باید به یک لحاظی باشد، به یک نکته ای باشد، اگر آن نکته نباشد ابداعش لغو است و لذا عرض کردیم مثلا وقتی ابداع می کند که این کر محفوظ است این به لحاظ این که هر چی با این آب کر شسته بشود پاک می شود دیگه و إلا ابداعش که معنا ندارد، بقای کریت که معنا ندارد، بقای کریت یعنی می خواهد آثار را بار بکند، وقتی هم می خواهد بگوید این جامه نجس بوده هنوز هم نجس است این هم ناظر به آثاری است که خود جامه و نجاست دارد و آثاری که در طول نجاست است مثل نماز خواندن، اگر گفت نجس است یعنی با آن نماز نخوان، اگر نجاستی است که قابل از بین رفتن نیست بنا بر این که متنجسی که لا یمکن الانتفاع به إلا بطهارة و لا یمکن ازالة النجاسة، این هم لا يجوز بیعه، حالا اگر گفتیم، این اثر هم بار می شود.

اما آثاری مثل این که ملاقاتی با آب کرد که آن آب کر باشد این دیگه کار نجاست ثوب نیست، این اصولا از محدوده آن خارج است و معیار هم اجمالا، حالا من اجمالش را می گویم چون بنا شد که آقایان مقداری از فروع را متعرض بشوند در ضمن فروع این معیار واضح تر می شود، معیار این است که شما مجرای اصل را ببینید نه مورد اصل. مجرای اصل را ببینید و موضوع را هم ببینید، موضوعی که در لسان دلیل اخذ شده یا در شبهات حکمیه که اگر جاری بشود که اصول پیش ما جاری می شود، در شبهات موضوعیه اصول زیاد جاری می شود، موضوع را هم ببیند، اگر مثل هم بودند این صحیح است، اشکال ندارد، اگر نه بینشان تلازم بود باید بگوییم پس به اصطلاح ما به فارسی یک کلمه ی پس را اضافه می کنیم مثل همین مثال که اگر لباس تر بود و دست من به این لباس خورده استصحاب رطوبت پس این رطوبت به دست من رسیده دست من نجس شد، این اگر احتیاج داشت بین مجرای اصل و بین موضوع با یک تلازمی که غالبا ما تعبیر به فاء می کنیم، فلیقته الرطوبة، در عربی و در فارسی به کلمه ی پس، پس این رطوبت، اگر احتیاج به این پیدا کرد این می شود مثبت، نکته اش این است پس به نظر ما این مطلبی را که اجمالا فرمودند تحلیلش هم به نظر ما این خیلی واضح است، البته این را عرض کردیم انصافا آن مجموعه ای که اسمش را امارات گذاشتند در مقدار کشفش از واقع مختلفند و خیلی هایشان کشفشان ناقص است و لذا دلیل تعبد باید بیاید آن را بگیرد، فقط این ها می گویند دلیل تعبد کشف ناقص را به معنای تام قرار می دهد، به قول مرحوم نائینی، دلیل تعبد منجز و معذر می داند کما فی الکفایة یا دلیل تعبد نتیجه اش تعذیر و تنجیز است کما عن بعض و هلم جرا یا جعل بدل می کند کما عن السنة، نه همه اهل سنت، عده ای از اهل سنت و الی آخره یا مصلحت سلوکی که مرحوم شیخ فرمودند کما این که این مصلحت سلوکی را ما با یک وجهی تصحیحش کردیم و گفتیم به ذهن می آید این درست باشد.

به هر حال آن بقیه اش دلیل تعبد است یعنی کاشفیتش یک مقدار معینی است، بقیه اش دلیل تعبد است، دلیل تعبد هم به کشف نمی زند، به خود کشف و تصرف در کشف نمی زند. این خلاصه تمام این نظراتی که در این چند روزه صحبت شد و واضح شد که این تفصیل درست است و سرّ تفصیل هم روشن شد، آن چه که ناظر به واقع است واقع را با تمام خصوصیاتش منتقل می کند، به مقداری

.....

که کاشف است، آن که کاشف تام است همه واقع را منتقل می کند چون آن طریق صرف است و هیچی اضافه ندارد مثل خبر واحد یا بینه یا قطع در مواردی که پیدا می شود، آن جایی هم که کاشف ناقص است احتیاج به تعبد دارد اما این ها تماما در مقابل ابداع است، در ابداع هیچ کدام از این ها نیست، یا واقع کلا مجهول است یا اصلا آن مقداری هم که کشف دارد کشف لحاظ نکرده، این مطلبی را که مرحوم نائینی فرمودند درست است به این معنایی که من عرض کردم یعنی فرض جهل می کند، می گوید حتی تعلم، فرض جهل می کند، لا تنقض الیقین بالشک، ببینید، با این که انسان گاهی اوقات در حالت بقاء یک شبه ظن مثلا هفتاد درصد دارد معذک این را شک حساب کرده است. یقین و شک، حالا اگر آن ناظر به استصحاب باشد، این راجع به این مطلب پس سرش هم واضح شد چون می خواهیم در موضوعات وارد بشویم سر مطلب واضح شد، نکته اش این است که آیا ببینیم مجرای اصل دقیقا با موضوع لسان دلیل یکی است یا نه؟ اگر یکی بود حجت است ولی اگر دو تا بود احتیاج به تفریع داشت، فیلزم علیه

پس بنابراین این کار شد این می شود اصل مثبت، مثبت بودن مراد این است و در امارات اگر آن مطلب لازم واقعی باشد ثابت است، امارات آن جایی که حد واقع است، به مقداری که کاشفیت دارد ثابت است، این راجع به این قسمت بحثی که الان ما مطرح کردیم. آن وقت در این جا مطلبی را از زمان مرحوم شیخ، البته قبلش هم هست، قبلش هم در کلمات بوده اما از زمان شیخ رسما در اصول آمد که اگر واسطه خفی باشد این جا قبول بکند، خیلی همچین جلی نباشد، واسطه واسطه خفی باشد این را ما قبول بکنیم و مثبت را حجت بدانیم، مثبتات اصول را با خفای واسطه حجت بدانیم و البته آقایان بحث کردند که مراد از خفای واسطه و جلای واسطه چیست، این بحث هست که مراد از این دو تا چیست چون بنا شد که این مقدار هم باز نسبتا واضح تر آقای خوئی نوشتند و تقریبا مرحوم آقای نائینی شبیه حرف های آقای خوئی است، دیگه چون این مطلب را جمع و جور کردند ما از کتاب مرحوم آقای خوئی متعرض می شویم.

ایشان در همین جلدی که محل کلام بود همه اش را نمی خوانیم، در صفحه ۱۵۷

الامر الثاني: أنه استثنى الشيخ (ره) من عدم حجية الأصل المثبت ما إذا كانت الواسطة خفية

اگر واسطه خفی باشد، آن وقت ضابطه خفی بودن را شیخ این جور حساب کرده:

بحیث يعدّ الأثر أثراً لذی الواسطه فی نظر العرف و إن كان فی الواقع أثراً للواسطه

اثر آن است اما در نظر عرف آن طور است

كما فی استصحاب عدم الحاجب؛

مثلاً شما حمام رفتید بدنتان را بناست آن جا بشورید، یا وضو گرفتید شک می کنید در موضع وضو در صورتتان حاجبی بود یا نه؟ چسبی زدید یا نه؟ خب شما استصحاب عدم حاجب می کنید، می گوئید قبلاً که حاجب نبود الانش هم نیست، آب را هم روی صورتتان ریختید پس اصل محقق شد، ببینید! عدم الحاجب، حاجب سابقاً نبود، می گویند عدم الحاجب اثبات نمی کند آب به بشره رسید، شما در باب غسل رسیدن آب به بشره می خواهید، شما با عدم الحاجب اثبات نمی کنید مگر به واسطه، بگوئید اگر حاجب نبود لازمه اش این است پس، همانی که من عرض کردم، آنی که شما موضوعتان است چیست؟ فاغسلوا وجوهکم، این معیارش را من الان عرض کردم که کاملاً روشن بشود، معیار و موضوع غسل است، غسل در لغت اجراء الماء علی الشیء است، این را اصطلاحاً غسل می گویند، البته با قیود دیگری که دارد که حالا من اصلش را گفتم فعلاً بقیه قیود را مفروغ عنه، مراد از اجراء ماء چیست؟ یعنی ماء را کاری نکنیم که در یک نقطه ای از بدن باشد، بعد در زمان ثانی در نقطه دیگر باشد، این را جریان می گویند، جریان آب این است، اگر شما دستتان تر بود و خیلی هم تر زیاد داشت به صورت کشیدید صورت تر شد این را غسل نمی گویند، غسل این است که آب را روی صورت بریزید این آب در یک جای صورت بود آن ثانی و لحظه ثانی جای دیگر رفت، به این می گویند جریان الماء، جریان این است، آب در زمان ثانی جایی باشد که در زمان اول نبود، به این اجراء الماء می گویند، پس اجرای ماء یعنی جریان الماء، شما وقتی می گوئید من در صورتم چسبی نبود الان هم نگاه به آینه نمی کنید، شک می کنید می گوئید استصحاب می کنم عدم حاجب را، خب این ها اشکالشان این است که عدم الحاجب خیلی خب اشکال ندارد، شما استصحاب کردید، آیا عدم الحاجب معنایش این است که غسل محقق شده، فاغسلوا، آن شما موضوعتان فاغسلوا است، این معیاری که من گفتم کاملاً دیگه روشن شد، ببینید مجرای

اصلتان عدم حاجب است، موضوع لسان دلیل غَسَل، غَسَل یعنی اجراء الماء، شما با عدم الحاجب می گوئید پس آب روی صورت من اجرا پیدا کرد، آب روی صورت من رسید، الصاق به بشره پیدا کرد، به بشره رسید بلکه اضافه بر رسیدن اجراء و جریان پیدا کرد، خب این ها اشکالشان این است که موضوع لسان دلیل غیر از مجرای اصل است، مجرای اصل عدم حاجب است لکن لسان دلیل وصول الماء الى البشرة و جریان الماء علیه، این اسمش غَسَل است، این واسطه را مرحوم شیخ می گوید عرف در این جا واسطه را خفی می داند، چون واسطه را خفی می داند این جا حکم به تحقق غَسَل می کند، این مراد است، این آقایان هم که اشکال می کنند می گویند نه ولو واسطه هم خفی باشد. خفای واسطه تاثیرگذار نیست ولو در نظر عرف خفی باشد، آن وقت معیار در کلام مرحوم شیخ ان شا الله روشن شد، معیار در کلام شیخ این است که اگر در نظر عرف گفتند شما آب روی صورت ریختید، این که به وجدان است، شک هم داشتید حاجب هست یا نه اصل عدم حاجب است، استصحاب عدم حاجب، عرف این را در تحقق غَسَل کافی می داند، روشن شد؟ این مقدار که آب ریخته بشود وجدانا، عدم الحاجب هم تعبدا، پس اتصال ما به بشره و جریان الماء علی البشرة شده، این را می گوئیم عرف کافی می داند. یعنی عرف نمی آید بگوید شما فقط می گوئید عدم الحاجب، عدم الحاجب لازمه ملاقات ماء با وجه نیست، التصاق ماء به وجه و جریان ماء بر وجه نیست، مرحوم شیخ می فرماید این جور جاها چون واسطه خفی است در نظر عرف این است، البته مرحوم شیخ در این جا، البته ایشان نیاوردند إلا أنه بعد صب الماء علی البدن یودی اثرا لعدم الحاجب عرفا، این عدم الحاجب عرفا را اگر بخواهیم دقیق تر تعبیر بکنید این جور بگوئیم به اصطلاح ایشان که این نظر استصحاب جوری باشد که ناظر یعنی چون استصحاب ابداع است و ناظر به یک، وقتی عدم حاجب گفت این عدم حاجب را عرف کافی می داند به این که بگوید آب رسیده یعنی اگر بگوید شک کردم آب رسیده یا نه چون شک دارم که حاجب هست یا نه، عرف این را کافی می داند، به چه معنا؟ به این معنا که اگر شما گفتید با این که عدم حاجب را جاری می کنم هنوز اطمینان ندارم که آب به بشره رسیده. عرف این را صحیح نمی داند یا به تعبیر آقایان لا تنقض الیقین بالشک، عرف این را تنقض یقین به شک می داند، این از مصادیق نقض یقین است یعنی می گوید اگر شک کردی، شما آب که ریختی، حاجب هم که شک داشتی، می گوئید نه من هنوز اطمینان ندارم آب به صورتم خورد، دقت بکنید! می

گوید اگر شما این مطلب را گفتید پس شما لا تنقض الیقین بالشک را عمل نکردید، این بنا بر اخبار است، یا بنا بر آن فهم عرفی که ما گفتیم در باب استصحاب شما پس در حقیقت عدم حاجب را ابداع نکردید، چرا در وصول ماء شک می کنید؟ احتمال می دهید که حاجب بوده، خب این احتمال دارد نفی می شود با استصحاب، با این حالت ابداعی، حالا که این نفی شد شما باز هم می گوئید هنوز شک دارم در وصول ماء پس نکته خفای واسطه روشن شد، نکته خفای واسطه این است که اگر خفای واسطه به درجه ای باشد که ما استصحاب را جاری نکنیم در نظر عرف بقای آن نیست، این را عرف نمی بیند. در نظر عرف عدم نقض یقین به شک نیست، این تقریب، در کلام آقاضیا هم تقریباً هم هست، این دفعه کلمات آقاضیا را هم نخواندیم، مراد مرحوم آقاضیا و مراد مرحوم شیخ و کسانی که واسطه خفیه را قائلند مراد این است، خوب دقت بکنید! یعنی این قدر این واسطه خفی است.

به تفسیر آن ها اگر شما گفتید با این که استصحاب عدم حاجب هست اما من می گویم هنوز آب به بشره نرسیده، شک داریم که آب به بشره رسیده یا نه، می گوئید شما در حقیقت نقض یقین به شک کردید شارع گف لا تنقض، یعنی خفاء واسطه جوری است که اصلاً در نظر عرف این را نمی بینند، خوب دقت کردید! به حیثی که اگر شما آن استصحاب را جاری نکردید این را از قبیل نقض یقین به شک می دانند، فرمود لا تنقض الیقین بالشک، لا تنقض را فرموده پس اگر شما گفتید با این که عدم حاجب هست، عدم حاجب را با استصحاب اثبات کردید باز هم در ملاقات ماء مع البشره شبهه داریم، خوب دقت بکنید! می گویند شما حالت سابقه را اخذ نکردید، ما به شما گفتیم حالت سابقه، حالت سابقه نبودن حاجب است، حاجب که چسبی که نبود، فعلاً هم آن را ادامه بده. نبودن چسب، مگر جاهایی که شک در مقتضی باشد چون نظر عرفی هم استصحاب جاری نمی شود و إلا اگر شک در مقتضی نبود من یقین داشتم از خواب بلند شدم صورتم را در آینه نگاه کردم هیچ جاجبی نبود، رفتم مشغول یک کاری شدم احتمال می دهم مثلاً در یک چیزی را باز کردم یک چیز چسبی بود به صورتم خورده، مثلاً احتمال، خب اگر شک کردم در این که آیا حاجبی پیدا نشد و اصل عدم حاجب است، تصور بکنید! ببینید دو تا مینا، یکی مینای اخبار، یکی مینای سیره عقلاً، اگر به شما گفت استصحاب بکن لا تنقض الیقین بالشک، استصحاب بکن حاجب نیست، آب را هم روی صورتت ریختی، این حاجب نیست یعنی چی؟ یعنی ملاقات با آب، تفکیک

بدهیم بین عدم حاجب و ملاقات این عرفی نیست، مراد این است، عرف و یا آن مسئله ادامه و استمرار، یعنی اگر شما بگویید بله من شک کردم اما آب ریختم، شک دارم که این آب به صورتم خورد یا نه، این را در عرف می گویند که شما پس عدم حاجب را ادامه ندادی، اگر ادامه می دادی دیگه شک جایی ندارد، پس آن نکته در عرفی بودن این است که تفکیک بین واسطه و ذی واسطه اصلا در نظر عرف روشن نباشد، مراد این است، عرفی بودن این است، البته آقای خوئی اجمالا نوشتند، مرحوم نائینی هم به این تقریبی که من عرض کردم نوشتند من این تقریب را عرض کردم که واضح بشود.

پرسش: با استصحاب عدم وصولها الى البشرة تعارض ندارند؟

آیت الله مددی: این بحث همان است که اگر چیز بود با ان اصل عدم دیگه جاری نمی شود یعنی تا عدم حاجب آمد دیگه استصحاب عدم وصول نیست، آن بحث دیروز بود که با استصحاب عدم لازم آیا معارض هست یا نه؟ عرض کردیم معارض نیست

و زاد صاحب الکفایه موردا آخر لاعتبار الأصل المثبت، بعد ایشان نوشته:

و هو ما إذا كانت الواسطة بنحو لا يمكن التفكيك بينها

گفته جایی که تفکیک درست نباشد مثل علت و معلول یا متضایفین

كما أن بينهما الملازمة بحسب الوجود واقعا - أو كانت الواسطة بنحو يصح انتساب أثرها إلى ذی الواسطة كما يصح انتسابه إلى نفس الواسطة؛

دقت فرمودید؟ ایشان فرمودند این طور که آقای خوئی نقل کردند، من به کفایه مراجعه نکردم

كما أن بينهما أو كانت الواسطة بنحو

البته من شأن مرحوم استاد را اجل می دانیم، او كانت الواسطة بنحو يصح انتساب، این حرف شیخ است که دو مرتبه تکرار فرمودند.

این که من الان توضیح دادم مراد روشن شد، چون می گویم اول عرض کردم خوشم نمی آید اعتراض زیاد بکنم، اول کلام شیخ را

نقل کردند و بعد فرمودند و زاد صاحب الکفایه، این که در کفایه آمده همان حرف شیخ است، همان توضیح مطلب است، روشن شد؟

یعنی به نحوی باشد که بگویند شما گفتید، این تعبیر این ها لکن چون کفایه و مرحوم آقاضیا این ها دنبال خبر هستند، دنبال روایتند به نحوی باشد که اگر گفتیم من شک کردم ملاقات واقع نشده بگویند شما لا تنقض الیقین بالشک را عمل نکردی، نقض یقین به شک کردی، این مطلبی را که من الان در تفسیر کلام شیخ عرض کردم و مرحوم آقای خوئی متأسفانه به عنوان زیادی کلام صاحب کفایه، این همین کلام شیخ است، أو کانت الواسطة بنحو یصح انتساب اثرها إلى ذی الواسطة كما یصح انتسابه إلى نفس الواسطة، این کما یصح و یصح مرادشان چیست؟ این را اضافه بکنیم، به حیثی که اگر این اثر را بار نکرد می گویند نقض یقین به شک کردی، روشن شد؟ این کلمات این هاست چون این ها دنبال اخبارند، واسطه این قدر خفی هست که اگر شما گفتید، آقا شما در یک صورت شک داشتید حاجب آمد یا نه؟ استصحاب عدم حاجب، خیلی خب! آب بر روی صورتت ریختی، من نمی دانم ملاقات شد یا نه؟ می گوید چرا نمی دانی؟ مگر تو نگفتی استصحاب عدم حاجب؟ نگفتیم لا تنقض الیقین بالشک، خوب دقت بکنید، اگر شما حکم بکنید که ملاقات نشده نقض یقین به شک کردید، مراد این است. من عرض کردم و توضیح دادم چون عبارت آقای خوئی واضح نبود. این مطلب را از کفایه، کفایه هم مرادش همین است، همین مراد شیخ است، مرحوم آقاضیا هم همین را نوشتند لکن آن ها روی مسئله لا تنقض تطبیق کردند ولی ما روی سیره عقلا تطبیق کردیم، فرقی این است، روی تصور ما روی سیره عقلا بود ولی تصور آقایان روی لا تنقض، این ها حرفشان این است که اگر شما نیامدید این اثر را بار بکنید در نظر عرف نقض یقین به شک است، از آن ور هم گفته لا تنقض الیقین بالشک، روشن شد؟ معیار این است که اگر به شما بگویند شما حکم می کنید ملاقات نشده، چرا؟ چون شک در واسطه دارم، می گویم خب شارع فرمود لا تنقض، اگر شک در حاجب داری و استصحاب بکنید عدم حاجب را و معذک بگویند آب به صورتم نرسیده این نقض یقین به شک است، مراد از خفای واسطه این است چون خفای واسطه را متأسفانه مرحوم استاد خیلی واضح و روشن نگفتند و لذا هم اشکال کردند، مراد مرحوم شیخ این است، روشن شد؟ جوری این واسطه خفی است که در نظر عرف، حالا به اصطلاح بنده این را استمرار او، این را بقای او می دانند یا در نظر عرف نقض یقین به شک می دانند، این دو تا مبناست و این دو مبنا را هم روی این اثر عرض کردیم.

بعد ایشان مثال می زنند در کلمات کفایه و حواشی ای که هست، دیگه آقایان خودشان ملاحظه بکنند

اما ایشان متضایفین را یکی آقای کفایه و یکی هم علت و معلول، مثلاً اگر زید پدر عمرو بود شک کردیم استصحاب بقای ابوت ملازمه دارد با بقای بنوت، اگر گفتیم زید هنوز پدر است یعنی پسرش رفت، البته من نفهمیدم ایشان مثال زده به استصحاب متضایفین،

مثلاً

فإذا دل دليل على التعبد بأبوة زيد لعمرو مثلاً، فیدل على التعبد ببوة عمرو لزید

اصولاً در باب استصحاب این جور صفاتی که قابل زوال نیستند این ها به استصحاب کاری ندارند حتی در آن مثال زنی که انقطاع خون شده شما استصحاب بقای حرمت می کنید به ذات زن کاری ندارد مثلاً زن مادر یکی است، خب مادر یکی است آن استصحاب شما با آن کاری ندارد، استصحاب که گفتیم حرام است هنوز مادر است، از مادری که در نیامده، این یک اشتباهی است که چون مراد عبارت این ها را ملتفت نشدند مثل بنوت و ابوت، آقای خوئی اشکال کردند که اگر استصحاب ابوت کردید بنوت هم توش دارد پس آن هم دنباله اش است، همان استصحاب اول. اصلاً ابوت به نظر من قابل استصحاب نیست مگر مراد از ابوت بچه اش مرده باشد از ابوت خارج بشود و ظاهراً ابوت با موت فرزند هم خارج نمی شود، نمی فهمم چرا ایشان ابوت را مثال زدند؟ و کذلک ایشان علت و معلول را مثال زدند.

علی ای حال چون من خیلی دیگه حال ندارم که یرد علیه اولاً، ثانیاً، ثالثاً، خود آقایان مراجعه بفرمایند دیگه من این ها را توضیح نمی

دهم

پرسش: ملاک خفی یا جلی بودن عرف است یا بحسبه؟

آیت الله مددی: ما ملاک نداریم، الان عرض می کنم چون بعد اشکال آقای خوئی را هم می گویم ما کلمه واسطه را در روایت نداریم که بگوییم مراد جلی است یا خفی است، اشتباه نشود چون یک راه دیگه این است که ما کلمه واسطه را در روایت نداریم که واسطه نباید باشد تا بگوییم واسطه حمل بر جلی می شود لذا بعضی از قائلین که فرقی بین واسطه خفی و جلی نمی گذارند می گویند ما لفظ

.....
واسطه داریم که حمل بر خفی بشود، این به قول آن آقایان حکم عقلی است یا حالا حکم روایت است، بحث در این جا سر واسطه نیست که خفی و جلی، و لذا عرض کردم خوب دقت بکنید ما دنبال عنوان واسطه نیستیم، این یک نکته ای است اصولا در باب استظهار که چه در فقه و چه در اصول، ببینید ما گاهی یک عنوانی را می آوریم اما خود عنوان اساسا موضوع نیست، از راه دیگری رفتیم، در فقه هم همین طور است، در اصول هم همین طور است مثلا در تشبیب، آقایان گفتند تشبیب یعنی مثلا یک غزلی بگوید حالات یک زنی را در آن غزل بگوید تشبیب را که گفتند حرام است ما دلیل خاصی به عنوان تشبیب نداریم مثلا شیاع فاحشه، از باب شیاع فاحشه، از باب ایذاء مومن، خودش دلیل ندارد، عنوان تشبیب در روایات نیامده

آن وقت بنایشان این است که وقتی یک عنوان در روایت آمد آن عنوانی که هست باید صدق بکند، یعنی تشبیبی حرام است که ایذاء مومن باشد، حالا اگر ایذاء نبود دیگه حرام نمی شود، دقت کردید؟ دیگه دنبال اطلاق تشبیب نمی رویم، این نکته فنی است، یک نکته فنی است که در استظهار مهم است، مثلا در شبهه غیر محصوره، ما کلمه شبهه غیر محصوره در روایت نداریم که برویم بگردیم معیار در محصوره و غیر محصوره چیست، ما کلمه غیر محصوره در روایت نداریم و لذا بعضی ها می گویند شبهه غیر محصوره آن شبهه ای است که بعضی از افرادش از محل ابتلا خارج بشوند، حالا اگر این خانه کلا محل ابتلاست لکن احتمال به اندازه یک انگشت نجس باشد ولو احتمال این که این جا نجس باشد یک در ده است، عدد مهم نیست، یک در ده هزار یا کمتر یا بیشتر، ما دنبال خروج از محل ابتلا هستیم، این نکته فنی است که این را خوب دقت بکنید، یک مثال اصولی زدم و یک مثال فقهی هم زدم، گاهی اوقات ما یک عنوانی را بعنوان نداریم، خوب دقت بکنید!

پرسش: عنوان مشیر است

آیت الله مددی: اصلا نداریم به این عنوان

و لذا آن نکته فنی را باید حساب کرد، ما عنوان شبهه غیر محصوره نداریم، بعضی ها می گویند مراد از شبهه غیر محصوره خروج از محل ابتلاست، بعضی ها گفتند نه مراد از شبهه غیر محصوره جایی است که اجماع نباشد و الاجتناب، اجماعی باشد که اجتناب لازم

.....

نیست و هلم جرا، نکاتش در محل خودش توضیح داده شد. این نکته را خوب دقت بکنید، ما کلمه واسطه نداریم که بگوییم مراد واسطه خفی یا جلی، این را من چرا توضیح دادم؟ چون متأسفانه نه مرحوم نائینی این جور توضیح دادند و نه مرحوم شیخ و تعجب از مرحوم استاد است، مراد مرحوم شیخ این است، حالا من البته می فهمم، اهانت به بزرگان نشود. مراد شیخ هم این است، مراد از واسطه خفی نه عنوان واسطه خفی یا واسطه جلی، مراد شیخ این است که اگر در جایی آن که موضوع است جوری باشد که اگر آن بار نکنیم نقض یقین به شک بشود، مراد شیخ این است عرفا، هر جا که عرف این را ادامه آن بداند به اصطلاح ما یا نقض، ما دنبال کلمه واسطه نیستیم که بگوییم خفیه آمده یا جلیه آمده یا انصراف به این دارد یا انصراف به آن دارد، اصلاً دنبال این لفظ نیستیم، ما دنبال این نکته هستیم یعنی اگر شما گفتید من شک دارم در وصول ماء، چرا؟ چون شک در حاجب دارم، بهش می گویند حاجب اول بود؟ می گوید نه نبود، می گویند حاجب نبود دیگه آب رسیده، ببینید، این دقت که حاجب نبود یک مطلب است، وصول ماء به بشره مطلب دیگری است، این را عرف نمی فهمد، نه کلمه واسطه، این را خوب دقت بکنید چون بعضی از آقایان از این راه وارد شدند که ما کلمه واسطه را در روایت نداریم، چون نداریم چرا دنبال عنوان واسطه جلی و خفی باشیم؟ لذا خوب دقت بکنید این عناوین چون در روایات وارد نشده نکته اصلی را باید حساب کرد، نکته اصلی در نظر عرف این ادامه آن است، این در نظر عرف، اگر گفتند به شما ابداع کردیم حاجب نیست یعنی وصول ماء شده، اما این که بگوییم حاجب نیست آب هم ریخته معذک شک در وصول آب داریم، ببینید حاجب نیست تعبداً، آب هم ریختیم، آب هم روی صورتمان ریختیم، هنوز در وصول ماء شک دارم، می گویند آقا لا تنقض یقین بالشک، وقتی شما به عدم حاجب تعبد کردید نه، لذا مرحوم آقای خوئی می فرمایند:

و اما ما ذكره الشيخ من كون الاصل مثبتاً من خفا الواسطة لكون الاثر مستنداً إلى ذی الواسطة بالامسامحة العرفية

روشن شد که مراد مسامحه عرفی نیست که ایشان نوشتند، مراد شیخ این نیست. کلمه مسامحه توش نیست. مراد این است که ما در نظر عرف و با ارتکازات عرف اگر بخواهیم این اثر را بار نکنیم این نقض یقین به شک است، مراد شیخ این است.

و این هم که ایشان از کفایه نقل کرده که او کانت الواسطه بنحو یصح انتساب اثرها، این هم مراد همین است پس نحوه بحث روشن شد که دنبال خفای واسطه نگردید، دنبال جلای واسطه نگردید، دنبال این نکته باشید، نکته این است اگر شما ترتیب اثر ندادید در عرف به شما می گویند شما نقض یقین به شک کردید، این روی مبنای آقایان است، من مبنای آقایان را هم بگویم چون دنبال روایت است لا تنقض الیقین، مگر شما نگفتید قبلا حاجب نبود؟ الان هم به استصحاب می گوئیم لا تنقض الیقین بالشک، بنا بگذار حاجب نیست، می گوئیم معذک شک در وصول ماء دارم، آب هم ریختم، شک دارم در وصول ماء، تامل معنا بکنید، می گوید اگر شما شک در وصول ماء کردید نقض یقین به شک کردید، پس نکته فنی این است چون مبحث خفای واسطه متاسفانه خود بحث هم برای عده ای از اعلام خفا پیدا کرده، مراد مرحوم شیخ این است، مراد شیخ هم روشن شد، مراد آقاضیا این است، این عبارتی هم که در کفایه آمده مراد این است، مراد این است که اگر شما اثر را بار نکردید و معذک شک کردید عرف بگوید، خوب دقت بکنید، عرف بگوید نقض یقین به شک کردید نه با دقت عقلی، مراد شیخ این است، این مسامحه عرفیه که ایشان نوشتند این مراد شیخ این نیست، مراد شیخ این نکته است که این قدر این واسطه یعنی ارتباط قوی است که شما می گوئید بله من عدم حاجب گفتم اما آب به صورتم نرسیده، یعنی چه عدم حاجب آب هم ریختی آب به صورتت نرسیده یعنی چی؟ این یعنی چی که آب به صورتت نرسیده، این را یک نوع وسوسه می دانند، یک نوع وسواس می دانند، دقت کردید؟ اصولا مخصوصا من خدمتتان عرض بکنم اصولا یکی از اهدافی که اصول جاری می شود برای این که این وسوسه ها را هم بردارند، آقایان این نکته را هم نوشتند، اصلا هدفشان این است که این وسوسه ها را بردارند، اگر شما شک کردید در ملاقات که هنوز ملاقات نشده، وسواس است دیگه، خب عین وسواس است، اصلا هدف این است و لذا در موضوعات خارجی خیلی زیاد شده که این وسواس ها از بین برود مثلا فرض کنید سوق مسلم، بگوید نه آقا این مالک نبود یا ید یا بگوئید این مذکی نبود، یکی از جهاتی که اصول را زیاد جریان داده اند این است که جلوی وسوسه برداشته بشود، کارها در جامعه به راحتی باشد.

پرسش: احتیاط که خودش ایجاد وسوسه کرده است

آیت الله مددی: خب ما احتیاط را هم به آن عرض عریض قبول نکردیم، مفصل ما ضابط احتیاط را گفتیم، اولاً ما احتیاط را سه قسم کردیم به خلاف آقایان، یکی احتیاط به مستوای عقل نظری است، یکی احتیاط به مستوای عقل عملی و یکی هم احتیاط به مستوای اصل عملی. این سه تا را از هم فرق گذاشتیم

مستندا إلى ذی الواسطة بالمسامحة العرفیة

مرحوم استاد کم لطفی فرمودند

ففيه أنه لا مساع للاخذ بهذه المسامحة

یک قاعده ای است که خیلی مشهور است و معروف است، دیگه ایشان شرح دادند، آقایان مراجعه بکنند، آن قاعده این است که يُرجع الى العرف در تعیین مفاهیم، نه در تشخیص مصادیق، اگر بخواهیم مفهومی را بگیریم در تطبیق به عرف مراجعه نمی شود، در تشخیص به عرف مراجعه می شود، این یک قاعده معروفی شده مثلاً این ها این طور گفتند اگر گفتیم زکات عبارت است از مسئله، چون الان تقریباً نزدیک هشتصد و چهل و هشت کیلو، هشتصد و خرده ای زکات را گرفتند، چهل و هشت و خرده ای و چند گرم گفتند، اگر ما زکات را گرفتیم مثلاً نصاب را هشتصد و چهل و هفت کیلو، چهل و هشت کیلو گرفتیم، نزدیک هشتصد و پنجاه است، از هشتصد و پنجاه یک چیزی پایین تر، الان در ذهنم ریزش نیست چون خود ما هم شبهه داریم که این عدد درست باشد، ما احتمال تا پانصد و بیست و چهل احتمال می دهیم نه هشتصد و چهل، علی ای حال چون جای بحثش این جا نیست آن یک شبهه ای پیش خود ما هم هست که مقدار نصاب این مقداری باشد که آقایان ما نوشتند، حالا فرض کنید اگر این جور شد نصاب هشتصد و چهل و هشت کیلو و دویست گرم من باب مثال، این ها بنایشان این است که اگر یک مال زکوی باشد، گندم باشد، دقیقاً بکشید در بیاید هشتصد و چهل و هشت گرم و صد و پنجاه گرم، پنجاه گرم از نصاب کم است، خب عرف می گوید این نصاب است اما زکات ندارد، این ها عقیده شان این است ولو به مقدار بسیار یسیری، چرا؟ چون عرف را معیار در تشخیص مفاهیم می دانند نه در تطبیق مفاهیم، عرف تسامح می گوید این نصاب است، دیگه پنجاه گرم را هشتصد و چهل کیلو لکن چون می گوید تسامح در تطبیق است.

یا مثلاً آب را، آب را به نظرم سیصد و هشتاد و سه کیلو نوشتند که آب را، مثلاً فرض کنید که آب عبارت است از سیصد و هشتاد و سه و یک چیزی هم شاید خرده داشته باشد، فرض کنید سیصد، البته ما که را به وزن قبول نداریم، مشکل می دانیم، حالا این که بین علمای ما مشهور است، سیصد و هشتاد و سه و چهارصد و شصت و پنج گرم، من باب مثال می خواهم بگویم، خوب اگر بود چهارصد و پنجاه گرم، پانزده گرم کمتر شد، این ها می گویند قبول نیست، این که نیست، ولو در نظر عرف این هست دیگه، پانزده گرم در ۳۸۳ کیلو تاثیری ندارد، این ها بینشان این طور مشهور شده. بعد آقای خوئی این را نوشتند (تقریباً ده ثانیه از ۳۶:۴۵ تا ۳۶:۵۵ افتادگی نوار) در تطبیق، ایشان می گوید این مسامحه عرفیه برگشتش به مرجعیت عرف در تطبیق است و درست نیست:

اولاً آن مطلب درست باشد یا نباشد ربطی به مانحن فیه ندارد، آن یک چیز دیگری است مانحن فیه چیز دیگری است، مانحن فیه صدق نقض یقین به شک است، ربطی به آن مطلبی که ایشان فرمودند ندارد.

ثانیاً یک مشکل اساسی در آن جا هست، اصلاً آن جا خودش مشکل دارد که این تبدیل ها اصلاً معلوم نیست به این دقتی باشد که بعدها نوشتند، اصلاً این روشن نیست، اصلاً کلاً این مطلب که مثلاً عبارت از چهارصد و چهل و هشت کیلو و دویست گرم، یک مقدار این مقادیری را که نوشتند یک عنوان احتیاطی دارد، واقعی نیست و لذا نه این که صد گرم و پنجاه گرم، یکی دو کیلو هم کم بشود بعید نیست صدق مقدار نصاب بر آن بکند. چون ما این توضیحات را عرض کردیم این ها انطباق دادند، این ها تطبیق دادند، این تشخیص هم خودش یک تشخیص تسامحی است، یک تشخیص دقیق نیست، این ها توجه نکردند، خیال کردند. من کراراً عرض کردم متأسفانه در عرف که تسامح شده در تشخیص هم تسامح است، اگر در تشخیص تسامح بود بعید نیست اگر مقدار مختصری در تطبیق هم تسامح بشود قبول بکنیم مثلاً فرض کنید بین مکه و مدینه در زمان پیغمبر ده منزل بود، نوشته شده، کسی از مدینه به مکه می رفت ده روز در راه بود، برگشت هم از حج که بر می گشت ده روز در راه بود، این دیگه مشخص است، مگر کسانی که غیر طبیعی و تند می رفتند، سیر هم با شتر حساب کردند، و روز را هم تقریباً هر روز را هم تقریباً ۴۵ کیلومتر، ۴۶ کیلومتر، حالا فرض کنید ۴۵ کیلومتر، ده تا ۴۵ تا می شود ۴۵۰ تا، الان هم که به حج مشرف می شوید همان طور است، ۴۵۰، ۴۶۰ کیلومتر است، بین مکه و

مدینه الان هم همین طور است لکن دقت بکنید این به این معنا نیست که در آن زمان بین منزل و منزل ۴۵ کیلومتر بوده چون مشکل کار این است چون اتخاذ منزل فقط تابع مسافت نبود، تابع امکانات بود، ممکن بود یک جایی برسند به چهل کیلومتر آب باشد همان جا نگه دارند، یک جایی هم تا ۵۲ کیلومتر بروند به آب برسند، این نحوه شناسائی، این نحوه تشخیص این خودش فی نفسه مشکل دارد، این مثل این نیست که الان به شما می گوید قرص آسپرین یک هزارم ماده فلان دارد، دو هزارم ماده فلان دارد، نیم درصد ... آن جا دقیق است چون تشخیص دقیق است اگر فرض کنید یک ماده ای که نوشته باید یک هزارم باشد سه هزارم باشد آن دیگه قرص آسپرین نیست، دست نگه می دارند چون آن جا دقیق است، مفاهیم عرفی.

من عرض کردم در روایت ما دارد هل العصر حدُّ یعرف به؟ حضرت می فرمایند نه، خب واقعه هم، بعضی از روایات اهل سنت این را دارد که می گوید آقا وقت نماز عصر کی بود؟ می گوید ما یک وقتی نماز عصر خواندیم بعد رفتیم یک شتری را کشتیم بعد شتر را در دیگ ریختیم و پختیم تا شب رسید، این چطور تشخیص وقت است؟ حالا آن شتر جوان بوده؟ پیر بوده؟ گوشتش زود پخته شده؟ دیر پخته شده؟ چقدر هیضم زیر دیگ گذاشتید؟ آتشش کم بوده؟ زیاد بوده؟ روزش کوتاه بوده یا بلند بوده؟ این نحوه تشخیص که شتر را کشتیم تا مغرب که رسید آن شتر پخته شد، دقت می کنید؟ وقتی تشخیص عرف می خواهد این طور روی عصر برود این دیگه یک حساب معین ندارد لذا اگر ما تشخیص را از عرف گرفتیم و در خود تشخیص تسامح بود بعید نیست که در تطبیق هم تسامح را قبول بکند، خوب دقت بکنید، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ بله اگر تشخیص را از علم گرفتیم و دقیق بود حتی در حد یک هزارم، آن جا در تطبیق گیر دارد یعنی آن یک هزارم را مراعات می کند، این قاعده بحث کلی است، از استصحاب خارج شدیم چون بین آقایان یک بحثی است اگر مثلاً صد گرم این آب از کر که گفتند کم باشد، این دیگه کر نیست، بحث به این نحوه اش روشن نیست، اصلاً به این نحوی که الان این ها مطرح کردند اگر بنا شد تشخیص از عرف گرفته شد و ریشه تشخیص شناسائی شد که کم و زیاد دارد مثلاً خود وسخ، پنج وسخ که برسد نصاب است، در روایات ما یعنی در عبارات ققهای ما وسخ را حدود صد و هفتاد و خرده ای، صد و هشتاد کیلو گرفتند لذا پنج تا صد و هشتاد تا می شود تقریباً پنج تا صد تا می شود پانصد تا، پنج تا هفتاد تا هم ۳۵۰، می شود ۸۵۰

تا، نزدیک صد و هفتاد کیلو، خب از آن ور هم نوشتند و سخ یک مکیالی بوده می آمدند توش گندم می ریختند پر می شد و یک و سخ می شد، خالی می کردند. خب این و سخ را هم برای گندم قرار دادند هم برای جو قرار دادند هم برای خرما قرار دادند هم برای کشمش، خب این وجدانی شماس، شما یک کاسه بگیرید این الان خیلی راحت می توانید این کار را انجام بدهید، یک کاسه بگیرید توش خرما پر بکنید و زنش بکنید، بعد گندم پر بکنید و زنش بکنید، بعد جو. خب قطعا با هم تفاوت دارند، نه تفاوت صد گرم.

این چندین کیلو با هم تفاوت پیدا می کنند، وقتی چیزی خودش اصلش آن طور بود وقتی خود تشخیص دقیق نبود چرا ما در تطبیق باید بگوییم دقیق باشد؟ این چه نکته ای دارد؟ این چه نکته فنی دارد؟ بله اگر تشخیص کاملا، آن بحث روشن شد؟ اگر در تشخیص کاملا دقیق بود در تطبیق هم این حرف را بزنید. کاملا دقیق بود. در ماده آسپرین فلان ماده موثر یک هزارم باید باشد، سه هزارم شد دیگر مصرف نکنید، چون این دقیق است، تشخیص کاملا دقیق است.

پرسش: چه اشکالی دارد آن جا دقیق باشد ولی تطبیقش نادقیق باشد

آیت الله مددی: این خیلی بعید است

نه انصافش که نمی شود قبول بکنیم که تشخیصش دقیق باشد بیاید بگوید یک هزارم، بعد در تطبیقش سه هزارم اشکال ندارد، این که انصافا، اولاً همچنین کاری را الان علم نمی کند، اصلاً همچنین آسپرین را به طرف مقابل نمی دهد، اگر اشتباهی هم شد سه هزارم قطعا بهش نمی دهد، انصافا این طور است، این این ورش، به قول سیدنا الجلیل فرمودند این ورش مشکل دارد، چون این قاعده خیلی معروف است من یک مقداری این قاعده را توضیح دادم، انصاف قصه مثلاً الان ببینید در باب سحر الان شما نگاه بکنید در این ساعت هایی که هست که غربی ها یا ژاپنی ها درست کردند، مثلاً می نویسند مثل این ایام ما، ساعت چهار و شش دقیقه و بیست و پنج ثانیه، هیچ عرف عربی این را نمی فهمد، سحر را به ثانیه و دقیقه نمی فهمد. هیچ عرف عربی این را نمی فهمد که بیاید با ثانیه و دقیقه حساب بکند، هیچ انسان عربی نمی فهمد که بیاید حساب بکند، اولاً ساعت را چه برسد که ثانیه را حساب بکند و لذا یک اصطلاح متعارفی است سدس اللیل الباقی یا ثلث اللیل، حالا آن برای این که با طلوع فجر ثابت بکنیم یا با طلوع شمس، سدس اللیل هم یک

حساب اجمالی است، شما نمی توانید بروید در یک انسان عرب بیاید بگوید در این لحظه، تا این لحظه سحر نبود، از این ثانیه سحر شد، این که عرفیت ندارد که، این تشخیص عرفیت ندارد، حالا اگر آمدند نوشتند سدس اللیل، آن وقت از اول غروب آفتاب حساب کردند تا اذان، حالا آن اذان هم خودش محل کلام است طلوع فجر، بعد سدسش را حساب کردند این شد مجموعاً مثلاً چهارده ساعت و چند دقیقه و چند ثانیه، این جوری می شود حساب بکنند، (از ثانیه ۴۵:۳۵ تا ۴۵:۴۵ افتادگی نوار) دقت ثانیه و دقیقه توش نشده هیچ عرف عربی، الان مثلاً باید بگوییم هزار و چهارصد سال عرب کلمه سحر را بکار برده نفهمیده، تا حالا که این دستگاه های جدید آمده به ثانیه معین کرده و لذا به ذهن ما می آید اگر تشخیص عرفی بود و تسامح برداشت به یک مقداری، تطبیق هم عرفی است و به یک مقدار تسامح بر می دارد.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين